علل تسريع گسترش اسلام در يثرب

علي گودرزي

مقدمه

آنگاه كه پيامبر خدا ( صلّي الله عليه وآله ) از مسلمان شدن مردم مكه نااميد شد ، چشم به شهرهاي اطراف دوخت و آرزوي اسلام آوردن آنان را كرد . سفري به طائف كرد ، اما از اسلام آوردن آنان مأيوس و آزرده خاطر بازگشت و سرانجام دل به قبايلي بست كه براي زيارت خانه خدا به مكه مي آمدند . در موسم حج ، با آنان ديدار كرد و تقدير الهي چنان بود كه ملاقات هايي صورت پذيرد كه نه تنها پيامبر را اميدوار كند و سرنوشت دين جديد را در جزيرة العرب تغيير دهد ، بلكه آينده بشريت را نيز رقم زند . در آخر كار ، آن ديدارها به هجرت منتهي گشت و گذشته از آن كه موجب هجرت اسلام از مكه به مدينه شد ، گسترش اسلام به كشورهاي جهان را نيز موجب شد و پي آمدي چون هجرت مهاجران به مدينه و پيوستن آنان به انصار را داشت . بلكه علّت مهاجرت پيامبر خدا ( صلّي الله عليه وآله ) بود براي يافتن جهاني از انصار و در پايان هجرتي شد تا انديشه هاي حضرت محمد ( صلّي الله عليه وآله ) را در دل تاريخ باقي بگذارد و جاودانه كند .

علاوه بر اين كه هجرت ، تاريخ شد ، تاريخ نيز هجري مدني شد و در تحليل آن چه كه موجب گشت كه يثرب به جاي مكه پايگاه عمده نشر اسلام شود و نقطه عطفي در تاريخ گردد ، مطالبي است كه بايد در پاسخ پرسش هاي ذيل روشن گردد :

\* چرا دعوت پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) در ميان قوم ، قبيله و خويشانش ، نه تنها پذيرفته نشد ، بلكه موجب گرديد كه او را آزردند . يارانش را شكنجه دادند . سه سال محاصره اقتصادي اش كردند . خار بر سر راهش ريختند . با شكمبه شتر لباسش را آلودند و سرانجام قصد جانش كردند و او نيز در حالت خوف ، شهر و ديار و قومش را ترك كرد ؟

ليكن در آن سوي مكه ، يثربيان به حضرتش ايمان آوردند و يارانش را در منزل خود جاي دادند و مال و منال خويش را با آنان تقسيم نمودند و چون پيامبر آهنگ يثرب كرد ، مردم شهر براي استقبالش به خارج شهر رفتند و ورودش را لحظه شماري مي كردند و چندين روز تا به نيمه انتظار كشيدند ، تا ورودش را به مدينه با شكوه تمام جشن بگيرند و علي رغم آن كه مكه او را رانده بود ، يثرب با تمام وجود آغوش باز كرده تا ميهمان خود را با كمال مهرباني و شكوه ، در خود جاي دهد .

مگر هردو شهر ، عرب نبودند و پايبند به عقايد و آراي اجداد خويش ؟ مگر دين رسمي هردو بت پرستي نبود ؟ يكي « هُبل » و ديگري « منات » را مي پرستيد . مگر قبيله نبود كه تمام هويت افراد را تشكيل مي داد ؟ چگونه بود كه قبيله پيامبر خدا او را از خود راند ، ولي قبيله هاي اوس و خزرج ، نه تنها او را به سرپرستي خود برگزيدند ، بلكه جان و مال و امنيت خود را در راه ترويج انديشه هاي او نثار كردند و دشمنان او را نيز به زانو درآوردند ؟ راز اين تفاوت چيست ؟

پيامبر خدا 13 سال در مكه ، در محيط اقوام و خويشانش جز اندكي موفقيت تحصيل نكرد ، اما در يثرب توانست پايگاه امپراتوري بزرگ اسلامي را بنيان كند ! در اين مقاله ، كوشيده ايم علت گسترش سريع اسلام در مدينه را تبيين كنيم ، شايد يكي از رازهاي نهفته در انبوه اخبار و روايات را روشن سازيم .

142

يثرب :

يثرب ، شهري است در « واحه اي » ، در كنار كوه « سَلْع » ، با مجموعه اي از خانه هاي محقّر با ديوارهايي از سنگ و گِل و سقفي از شاخه هاي نخل . چون بقيه شهرهاي جزيره ، نظام اجتماعي بدويِ قبيله اي حاكم بود ، رييس قبيله از منافع افراد حفاظت مي كرد . اطراف آن را مزارع و نخلستان ها تشكيل مي داد و هيچ برج و بارويي كه شهر را از حمله دشمن مصون و محافظت كند ، وجود نداشت ، جز همين مزارع و بساتين كه شرق و جنوب و مقداري از جنوب غربي را فراگرفته بود و از آن جا كه يثرب شهري كشاورزي بود و طوايف مختلف در آن زندگي مي كردند ، هر طايفه اي براي حفظ اموال خود « حِصن » مانندي داشتند كه به آن « أُطم » مي گفتند و اين براي آن بود كه در درون شهر نيز ميان قبايل و طوايف مختلف درگيري هايي به وجود مي آمد و در اين گونه موارد ، هركس در قلعه و « أُطم » خود از مال و خانواده خود دفاع مي كرد و اندكي از اين استحكامات بهوسيله يهود و ديگران در ناحيه غرب و شمال ساخته شده بود تا از يورش دشمنان كه معمولاً از اين ناحيه ها به شهر حمله مي كردند ، جلوگيري كند .

قبايلي كه مردم اين شهر را تشكيل مي دادند ، عبارت بودند از « اوس » و « خزرج » ، كه سال ها بر اين ناحيه مسلط شده بودند و جمعيتي از يهوديان و ديگر قبايل كه در يثرب ولي خارج از آن ، به كشاورزي اشتغال داشتند و چون دو طايفه بزرگ اوس و خزرج اغلب دچار نزاع داخلي بودند ، سعي بر آن داشتند كه با قبايل اطراف و يهوديان هم پيمان شوند و از اين رو بني قريظه و بني نضير با اوس بودند و بني قينقاع با خزرج .

تأثير اين پيمان ها بيشتر در جنگ ها آشكار مي شد ؛ چنان كه در شرح جنگ « بعاث » خواهد آمد .

مردم يثرب ، از جهت اقتصادي بيشتر به كار در نخلستان ها و كشت و زرع و اندكي پيشهوري اشتغال داشتند و مناطق مناسب براي كشاورزي بيشتر در اختيار يهوديان بود تا اعراب ، چنان كه يهود نيز صنايع زرگري و اسلحه سازي چون شمشير ، زره و نيزه را در اختيار داشتند . اكنون بايد ديد شهري با اين تركيب ويژه ، چگونه پذيراي اسلام شد ؛ آن هم بگونه اي كه در مدت زمان اندكي ( حدود 17 ماه پس از هجرت ) ، توانست قريش را در بدر گوشمالي دهد ! عواملي كه موجب گسترش سريع اسلام در يثرب شد را مي توان در موارد زير خلاصه كرد :

143

1 . تأثير قرآن

قرآن معجزه جاويد پيامبر اسلام است و نبايد از تأثير آن در جذب مردم مدينه به اسلام غافل بود . از يك سو نفوذ و جاذبه لفظي و معنوي قرآن و از سوي ديگر وجود زمينه مساعد روحي و معنوي در ميان مردم يثرب براي پذيرش اسلام را مي توان از عوامل شتاب در گسترش اسلام به شمار آورد . بايد گفت همانگونه كه بخش عظيمي از دشمني ، عداوت و مخالفت قريش با پيامبر خدا ( صلّي الله عليه وآله ) برخاسته از تضاد آيات قرآن با منافع قدرت طلبي و سودجويي قريش بود ، جذب و تمايل بسياري از مردم يثرب به اسلام نيز به دنبال همان پيام هاي توحيد و عدالت خواهي قرآن بوده است .

آنان اسلام را هماي سعادت و فرشته نجات خود مي دانستند و بهترين شاهد بر اين تأثيرگذاري ، جمله اي است كه از پيامبر اسلام نقل شده است :

« فإنّ المدينة فتحت بالقرآن » ؛ ( 1 ) « همانا مدينه با قرآن فتح گرديد . »

و اين گفتار پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) در تحليل شيوه نفوذ اسلام در مدينه ، آميخته با شواهد بسياري از گزارش تاريخ است ؛ از جمله اين كه برخي نوشته اند : نخستين مسلمانان انصار « اسعدبن زراره » و « ذكوان » بودند . آنان بر عتبة بن ربيعه وارد شدند . عتبه گفت : اين نمازگزار ( حضرت رسول ( صلّي الله عليه وآله ) ) ما را از زندگي بازداشته است . چون پيش از آن اسعدبن زراره و ابوالهيثم بن تيهان در يثرب از توحيد سخن مي گفتند ، ذكوان كه سخن عتبه را شنيد به « اسعد » گفت : اين همان ديني است كه تو مي خواهي ، آنگاه هر دو برخاستند و نزد پيامبر خدا رفتند و قرآن گوش دادند و اسلام آوردند و چون اسعدبن زراره خبر اسلام آوردن خود و گفتار و دعوت پيامبر خدا را به ابوالهيثم گفت . او نيز اسلام آورد و پيامبر خدا را ناديده ، به پيغمبري شناخت . ( 2 )

و در مورد تأثير قرآن در دگرگوني احوال مردم يثرب بهترين شاهد ، اسلام آوردن سران قبيله بني عبدالأشهل است ، آنگاه كه « اسيدبن حُضَير » با حالتي خشمنگين نزد مصعب بن عمير آمد ، مصعب گفت : بيا بنشين و سخن ما بشنو . اگر سخن ما تو را پسنديده شد ، قبول كن وگرنه هرچه خواهي كن . مصعب با وي سخن گفت و چند آيه از قرآن خواند و او را به اسلام دعوت كرد . چون « اسيد » سخن « مصعب » را شنيد و به قرآن گوش فرا داد ، از حالت پيشين خود برگشت و دل وي در اسلام

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . البلاذري ، فتوح البلدان ، بيروت ، دارالكتب العلمية ، ص21

2 . محمدابراهيم آيتي ، تاريخ پيامبر اسلام ، تهران ، چاپ دانشگاه تهران ، ص166

144

رغبت كرد و بعد از آن گفت : چه نيكو سخني است اين سخن و چه لطيف كلامي است . من هرگز كلامي به اين لطيفي نشنيده ام و بدين شيريني كلامي نديده ام . هم چنين مصعب در برخورد با « سعدبن عباده » قرآن بر او خواند و سعد نيز رغبت در اسلام نمود . ( 1 )

بنابراين ، جاي هيچ گونه شك و ترديد نيست كه انعطاف پذيري مردم يثرب همراه با نفوذ اعجاز آميز قرآن در قلب و دل آنان از عوامل تسريع و پيشرفت اسلام در مدينه بوده است و آنگاه كه پيامبر خدا مصعب را به مدينه فرستاد ، جز مقداري از قرآن ، مگر وسيله ديگري براي جذب مردم داشت ؟ ! او با قرائت قرآن مردم را به اسلام فراخواند .

2 . محمد ( صلّي الله عليه وآله ) پيامبر و فرشته صلح براي يثرب

آنگاه كه آتش جنگ ميان اوس و خزرج زبانه كشيد و تاريخ را بر پايه روز و سالِ جنگ ها بنا مي نهادند ، جنگ آطام ( 2 ) منشأ و مبدأ تاريخ دو قبيله مهم مدينه گشت و تنور جنگ در ايام الحرب ، روزگار را بر مردمان يثرب سياه و زندگي را بر كام آنان تلخ مي كرد و در آن روزگار كه ياد وقايع « يوم الفضاء » ، يوم الربيع ، يوم الرحابه ، يوم السراره ، يوم راحس و غبراء ، يوم بعاث و حاطب ، يوم مضرس و معبس ( 3 ) و يوم آطام ، ذهن و فكر هر اوسي و خزرجي را آكنده از درد ستيز و برادركشي مي كرد و . . . در اين ميان از يثرب نيز كه سال ها بود در آن جا ميان دو قبيله اوس و خزرج رقابت و دشمني شديد در كار بود ، جمعي به حج آمدند و در گفتگو با پيامبر ، روزنه اميدي براي پايان جنگ هاي طولاني خود يافتند و پس از شنيدن دعوت پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) در عقبه ، گفتند : ما قوم خود را در حال دشمني و گير و دار گذاشتيم و اميدواريم كه خداوند بهوسيله تو آنان را با هم الفت دهد . اكنون به يثرب برمي گرديم و آنان را به اسلام مي خوانيم ، باشد كه خدا به اين دين هدايتشان كند !

در نقل ديگر نيز آمده است : چون پيامبر از آنان خواست كه حمايتش كنند ، گفتند : از جنگ بعاث چيزي نگذشته است و اكنون در اين وضع آمدنت به مدينه بي نتيجه خواهد بود ، بگذار تا ما بازگرديم ، باشدكه خداوند ميان ما سازش پديد آورد . ( 4 )

يوم بعاث

طائفه اوس در جنگ با خزرج ، از يهود بني قريظه و بني نضير كمك خواستند ،

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . ابن اسحاق ، رفيع الدين اسحاق بن محمد همداني ، سيرة رسول الله ، چاپ خوارزمي ، ج1 ، ص432 با تلخيص .

2 . مسعودي ، التنبيه والاشراف ، ص176

3 . ابو ريحان بيروني ، آثار الباقيه ، ترجمه دانا سرشت ، ص55

4 . تاريخ پيامبر اسلام ، آيتي ، ص164 و 166

145

چون اين خبر به خزرج رسيد ، به يهوديان پيام دادند كه آگاهي يافتيم كه اوس براي جنگ با ما از شما كمك خواسته است . بدانيد كه ما از كمك گرفتن از عرب به شماره شما و بيشتر از شما عاجز نيستيم و اگر بر شما ظفر يافتيم ، برايتان ناخوشايند خواهد بود و اگر شما پيروز شديد ، هرگز دست از مبارزه نخواهيم كشيد و باز هم شما را ناخوشايند خواهد بود ؛ زيرا آن چه امروز از جانب ما از آن آسوده ايد فردا به آن مشغول خواهيد بود و آسوده تر از اين ، براي شما آن است كه ما دو طايفه را رها كنيد و ما و برادرانمان را به حال خود واگذاريد .

يهود بني قريظه و بني نضير كه اين پيام را شنيدند و دريافتند كه سخن حقي است ، به خزرج خبر دادند چنان كه مي دانيد اوس از ما ياري خواسته ، ولي ما هرگز آنان را عليه شما ياري نخواهيم كرد .

خزرجيان گفتند : اگر چنين است ، گروگان هايي نزد ما بگذاريد . يهوديان 40 جوان از قبيله خود نزد آنان به گرو گذاشتند و خزرجيان آنان را ميان خانواده هاي طايفه تقسيم كردند و بدينوسيله مدتي نگه داشتند و بعد مردي از بياضه ـ تيره اي از خزرج ـ به نام عمروبن نعمان البياضي به خويشان خود ؛ يعني تيره بياضه ، گفت : پدرانتان شما را در سرزميني بد قرار دادند ؛ در سرزميني خشك و شوره زار ساكن شديد . به خدا سوگند سر و گردن و تن خود نشويم تا اين كه شما را به خانه هاي بني قريظه و بني نضير در كنار آب گوارا و نخل هاي نيكو فرودآورم و پس از آن به آنان پيغام داد يا سرزمين ما را تخليه كنيد تا در آن ها منزل كنيم يا گروگان هاي شما را مي كشيم .

يهوديان وقتي اين پيام را شنيدند ، بر آن شدند كه ترك ديار كنند ، ولي كعب بن أسد قرظي گفت : اي مردم ، در سرزمين خود بمانيد و خزرج را رها كنيد تا گروگان هاي شما را بكشد . به خدا سوگند اين مشكلي نيست ؛ زيرا هريك از شما كه شب با همسرش همبستر شود فرزندي مانند آن گروگان ها بهوجود آورد و به اين رأي اتفاق نمودند و به عمرو خبر دادند كه ما منزل و ديار خود را به شما تسليم نخواهيم كرد . هرچه خواهيد با گروگان ها انجام دهيد و به پيماني كه در مورد آن ها داريد بينديشيد و آن را پاس بداريد . عمرو و كساني كه از او اطاعت مي كردند ، به گروگان ها حملهور شدند و آن ها را كشتند ، اما عبدالله بن أبيّ كه رييس خزرج و مردي شكيبا بود ، از كشتن آنان خودداري كرد و گفت : اين سركشي و گناه و تجاوز است . نه

146

من همكاري مي كنم و نه خويشانم كه از من فرمان مي برند . بدين سان هرچه گروگان نزد او بود رها كرد .

و در روز كشتن گروگان ها ، اوس با خزرج درگير شد و بني قريظه و بني نضير با كعب بن اسد قرظي گرد آمدند و بعد از رايزني ، بر آن شدند كه اوس را بر ضدّ خزرج ياري دهند و اين خبر را به اوس رساندند و بر آن شدند كه هريك از خانواده هاي اوس به خانواده اي از بني قريظه وارد شود و در خانه آنان جاي گيرند و به بقيه تيره هاي اوس خبر دادند كه آماده جنگ و قيام عليه خزرج باشند و مردماني از آنان جمع شدند و كار خود استوار كردند و در كار جنگ جدّي شدند .

چون خبر ـ اتحاد اوس با يهود ـ به خزرج رسيد ، جمع شدند و نزد عبدالله بن أُبيّ رفتند و به او گفتند : آيا خبر از كار اوس و بني قريظه داري كه بر جنگ با ما هماهنگ گشته اند ؟ ما نيز مي خواهيم با آنان بجنگيم و اگر آنان را شكست داديم هيچ يك از آنان به منزل و مأواي خود نمي رسد تا اين كه يكي از آنان باقي نماند .

چون سخن آنان به پايان رسيد ، عبدالله به آنان گفت : اين از جانب شما تجاوز و عصيان است بر قبيله خود . به خدا سوگند من دوست ندارم حتي دسته اي از ملخ ها را به سوي آنان روانه كنم . خبردار شدم كه مي گويند قوم ما زندگي را از ما دريغ دارند ، ولي آيا مرگ را هم مي توانند از ما دريغ بدارند ؟ به خدا سوگند مردماني مي بينم كه از جنگ دست برنمي دارند ، مگر اين كه همه كشته شوند و خوف آن دارم كه اگر با آنان بجنگيد ، چون شما متجاوزيد ، آنان بر شما پيروز گردند و مردمان شما را بكشند ، چنان كه آنان را كشتيد ، اگر برگشتند ، رهايشان كنيد و اگر حملهور شدند به نزديك ترين خانه ها داخل شويد ، شما را رها خواهند كرد .

عمروبن نعمان بياضي در پاسخ عبدالله گفت : ترس بر قلبت مستولي شده از اين كه پيمان اوس و يهود را شنيدي . عبدالله گفت : به خدا سوگند هرگز با شما همراه نخواهم شد و همچنين كساني كه از من فرمان مي برند با شما همكاري نخواهند كرد و تو را چنان مي بينم كه كشته ات را در عبايي پيچيده اند و بر دوش چهار كس مي برند و مردماني از خزرج از عبدالله متابعت كردند و بقيه خزرج بر اين اتفاق كردند كه عمروبن نعمان بياضي را به سرپرستي خود برگزينند و كار فرماندهي جنگ را به او واگذارند .

اوس و خزرج چهل شبانه روز درنگ

147

كردند و در اين مدت به تجهيز جنگ مي پرداختند و نزد يكديگر جمع مي شدند و به هم پيمانان خود ، از ديگر قبايل عرب ، پيام مي فرستادند . . .

بار ديگر اوسي ها گرد هم جمع شدند و به رايزني نشسته ، گفتند : اگر با اين قيام و شورش پيروز شديم ، يكي از آنان را باقي نمي گذاريم و جنگ اين بار چون جنگ بارهاي ديگر نيست و حضير برخاست و گفت : اي گروه اوس ، شما را اوس نناميدند مگر اين كه براي امور بزرگ كارساز شويد . سپس طَبَق خرمايي بياوردند و به خوردن مشغول شدند و حضيرالكتائب نشسته بود و بردي بر دوش داشت و خود را در آن پيچيده بود و از شدت خشم و كينه ، نه خرمايي مي خورد و نه به سفره و طبق آن نزديك مي شد . به حاضران پيشنهاد كرد كه با ابوقيس بن الأشعث پيمان ببندند ، ولي ابوقبيس گفت : نمي پذيرم ، چون تاكنون در هيچ جنگي بر مردمي رييس و سرپرست نگشته ام ، مگر آن كه شكست خوردند و رياست ما را شوم و نامبارك دانستند . و اوس مناة ـ تيره اي از اوسي ها ـ و طوايف ديگر فرا رسيدند . حضير و ابوعامر راهب نزد ابوقيس رفتند كه قبيله « مزينه » ـ تيره اي ديگر از اوس ـ نيز آمدند و از مردم يثرب به قدري جمع شده و گرد آمدند كه طايفه خزرج را ياراي مقابله با آن نيست و اگر ما پيروز شديم چاره چيست ؟ همه را بكشيم يا نه ؟ ابوقيس گفت : بكشيدشان تا بگويند « سخني كه چون شكست مي خوردند به زبان مي راندند » و در اين باره اختلاف در گرفت .

حضير گفت : شراب ننوشد تا آن كه پيروز شود و قصر و دژ عبدالله بن أبي را نابود كند و دو ماه درنگ كردند و به جمع عِدة و عُدة پرداختند .

بعاث جاي ديدار دو طايفه و گردهم آمدن دو قبيله بود و جز بي نام و نشان ها كسي از جنگ تخلّف نكرد و در جنگ هاي پيش از اين ، چنين فراهم نيامده بودند و چون اوس به خزرج نگاه كرد بزرگ ديد و به حضير گفتند كاش كناره مي گرفتي و به هم پيمان هايي كه تخلّف كردند ، از طايفه مزينه ، پيغام مي دادي .

حضير ، كماني را كه در دست داشت ، انداخت و گفت : به اميد « مزينه » بنشينم با اين كه روياروي دشمن قرار گرفته ام ، نه پيش از اين مرگ باد . و جنگي سخت رخ داد و اوس چون نيش سلاح را چشيد ، پا به فرار گذاشت و بر منطقه حرّه قَوْرَي بالا رفتند و گريختند .

148

حضير ـ فرمانده اوس ـ از بلندي پايين آمد ـ كه بگريزد ـ خزرج فرياد برآورد به كجا فرار مي كني ؟ ! حضير چون شنيد سر نيزه را در ران خود فرو برد و از مركب پياده شد و اسب خود پي نمود و سوگند خورد كه از اين جا نمي روم تا كشته شوم و فرياد زد : اي مردمان اوس ، اگر مرا امان مي دهيد بدهيد ، اوسي ها را دل به رحم آمد . حضير از زمين برخاست و دو جوان از بني عبدالاشهل تازه داماد پرشور در كنار او حاضر شدند و آغاز به رجزخواني نمودند و جنگيدند تا كشته شدند و تير به عمروبن نعمان بياضي ـ رييس خزرج ـ خورد و او را كشت و معلوم نشد چه كسي تير را انداخت . بعد از آن ، خزرج پا به فرار گذاشت و اوسي ها شمشير در آن ها نهادند . فريادي برآمد : اي مردم اوس ، عفو كنيد و جوانمردي نماييد ، برادران خود را نكشيد . اوس نيز كوتاه آمدند . بعد از آن كه اموالشان را به تاراج بردند و دست از غارت لباسشان كشيدند و بني قريظه و بني نضير آنان را غارت كردند . حضير را كه زخم برداشته بود بر دوش گرفتند و رجزي خواندند و نخلستان ها و مزارع و خانه هاي خزرج را به آتش كشيدند و سعدبن معاذ قبيله بني سِلم را به جهت نيكي كه در حق جنگي به نام « الرعل » نموده بودند ، در پناه خود درآوردند .

و حضير الكتائب و ابوعامر راهب نزد ابوقيس بن اشلت رفتند و گفتند : اگر نظري مي دهي كه قصر به قصر و خانه به خانه خزرج را بگرديم مردمانش را بكشيم و خانه هايشان را خراب كنيم و يكي از آنان باقي نگذاريم ، ولي ابوقيس گفت : چنين نمي كنيم . حضير خشمگين شد و گفت : شما را اوس نناميدند مگر به جهت آن كه كارهاي مهم را كفايت مي كرديد . اگر خزرج پيروز مي شد دست از ما برنمي داشت و به نزد طايفه اوس برگشت و دستور بازگشت به خانه ها را صادر كرد . ( 1 )

از تأمل در اين گزارش تاريخي ، نكات زير حاصل مي شود :

الف : از اين كه خزرج اقدام به كشتن گروگان هاي يهوديان كرد ، معلوم مي شود كه عرب قبل از اسلام ، به هيچ يك از تعهدات خود پايبند نبوده است و هرگاه منافع قوم و قبيله اقتضا مي كرد ، به تمام تعهّدات خود پشت پا مي زد و مروّت عربي تا آن جا كارايي داشت كه براي قبيله نام آور باشد و چون كار به سختي مي گراييد ، ناجوانمردانه عمل مي كردند و چهل گروگان يهود را براي اطمينان از اين كه به اوس كمك نكنند نزد

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . محمد احمد جار المولي بك ، علي محمد البجاري ، محمد ابوالفضل ابراهيم ، ايام العرب في الجاهلية ، بيروت ، احياء التراث العربي ، ص78 ـ 73

149

خود نگه داشتند ، برگه امتيازي بود تا با آن يهود را از خانه و كاشانه خود برانند و به سرزمين هاي حاصل خيز يهود يثرب دست يابند و چون تسليم نشدند ، دست به كشتار گروگان ها زدند و اين خود حكايت از آن دارد كه محيط زندگي عرب آن روز ، چقدر آشفته بود و زندگي در آن چه قدر نا امن و غيرقابل اطمينان . و اين كه جامعه آن روز جزيرة العرب به تعبير قرآن { . . . عَلي شَفا حُفْرَة مِنَ النّارِ . . . } ( 1 ) بوده است ، جاي ترديد نيست .

از يك سو نفوذ و جاذبه لفظي و معنوي قرآن و از سوي ديگر وجود زمينه مساعد روحي و معنوي در ميان مردم يثرب براي پذيرش اسلام را مي توان از عوامل شتاب در گسترش اسلام به شمار آورد .

ب : با نگاهي به تصميم و عزم قبيله اوس در قتل و غارت رقيب خود ، تصوير ناخوشايندي از بي رحمي و خشونت عرب آن روزگار آشكار مي شود ؛ از اين كه مي خواستند آنان را چنان بكشند كه يكي از آنان به خانه خود برگردد ، اموالشان را غارت مي كردند و مزارع و نخلستان ها را به آتش كشيدند و گله هاي شتر و گوسفند را به يغما بردند ، نشانگر آن است كه چون آتش جنگ با حرارت خشم آكنده از عصبيت عرب جاهلي شعلهور شود ، هيچ گونه رحم و مروتي را باقي نمي گذاشت و جنگ بعاث نمايشي از بي رحمي و خشونت بود كه تا روزگاري دراز ، هم چنان نقل مي شد .

نتيجه آن كه معلوم شد عرب آن روزگار بهويژه اوس و خزرج در يثرب از نعمت و موهبت امنيت برخوردار نبودند و سايه شوم غارت و هرج و مرج بر زندگي آنان مستولي شده بود و چون كار به جنگ منتهي مي شد ، رحم و شفقت از دل ها رخت بر مي بست و جز ترس و دلهره و اضطراب چيزي فضاي يثرب را نگرفته بود . چنان كه برخي چشم به قريش دوختند تا شايد به كمك آنان رقيب را از ميان بردارند و روشن است در چنين فضاي آشفته اي ، خبري از عمران و آباداني و رونق زندگي نيست و اگر نيرو و توانايي هست يا در تخريب حيات و اقتصاد ديگران به كار گرفته مي شود و يا بهوسيله ديگران نابود مي گردد و اين روزگارِ مردماني بود كه با آغوش باز پيام صلح و آرامش پيامبر خدا را پذيرا شدند ؛ زيرا آنان كه طعم تلخ ناامني را چشيده بودند و بارها شاهد جنگ و خونريزي و سوختن اموال خود بودند ، نداي صلح و آرامش زيباترين ترانه ها در

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . آل عمران : 103

150

گوش آنان است و اين يكي از رازهاي تسريع گسترش اسلام در يثرب بوده است .

آن چه از گزارش تاريخ به دست مي آيد ، اين است كه ميان اهل مكه و اطراف آن اختلاف و جنگي چون « بعاث » وجود نداشته ، بلكه محيطي كه قريش بر آن مسلط شده و به كار بازرگاني در آنجا مشغول بودند ، اگر جنگ هايي رخ داده است ، محدود بوده و به اهميت جنگي چون بعاث نبوده است و شايد قريش پيام اسلام را مزاحم و منافي با امنيت تجاري و بهره كشي خود مي دانست ، ولي مدينه آن را موجب صلح و آرامش مي دانست . و هم چنين تاريخ گواه آن است كه يثرب اگر پيش از آن كه به نداي اسلام لبيك گفته ، به اين نكته نيز واقف بوده است ؛ چنان كه بيهقي در دلائل الامامة والنبوه نقل نموده است ؛ چون انصار در عقبه اولي با پيامبر بيعت كردند گفتند : شما مي دانيد كه ميان اوس و خزرج سخت اختلاف و خون ريزي است و ما همگي شيفته و خيرخواه شماييم و اكنون رأي خود را مي گوييم : ما معتقديم كه با توكّل بر خدا ، شما هم چنان در مكه بمانيد ، ما نزد قوم خويش برمي گرديم و شأن و منزلت شما را بيان مي كنيم و آن ها را به سوي خدا و پيامبر خدا فرا مي خوانيم ، شايد خداوند متعال به اينوسيله ميان ايشان را اصلاح نمايد و آن ها را با يكديگر هماهنگ نمايد . امروز ما همگي نسبت به هم دشمن و كينه توزيم و اگر شما پيش ما بياييد و ما با يكديگر صلح نكرده باشيم ، نمي توانيم گرد تو فراهم آييم . ( 1 ) و همين اميد و آرزويي كه اهل يثرب داشتند كه بهوسيله پيامبر به صلح و آرامش برسند ، بعد از 8 سال پيامبر اسلام بعد از فتح مكه و شكست ، از آنان اعتراف گرفت كه بهوسيله او هماهنگ شدند و الفت پيدا كردند و چنين فرمودند : { . . . إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ . . . } . ( 2 )

3 . تأثير يهود در مردم يثرب

يهود عربستان

يكي از آيين ها و ادياني كه پيش از ظهور اسلام ، در شبه جزيره عربستان پيرواني داشته اند ، دين يهود بوده است . آيا يهوديان عربستان ، از فلسطين به آن جا مهاجرت كرده بودند يا از قوم عرب بودند و به دين يهود گرويدند ؟ اين مسأله ، همواره مورد بحث دانشمندان بوده و نتوانسته اند رأي قطعي در اين باره اظهار كنند . اين كه آيين يهود از چه زماني به عربستان راه يافته نيز همچنان حل ناشده باقي مانده است .

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . ابوبكر احمدبن حسين بيهقي ، دلائل النبوة ، تهران ، مركز انتشارات علم و فرهنگي ، ترجمه مهدوي دامغاني ، ج2 ، ص125

2 . ابن اسحاق ، سيرة رسول الله ، تهران ، انتشارات خوارزمي ، ج2 ، ص945

151

يهوديان بيشتر در حجاز و يمن مستقر بوده اند و در حجاز ، شهر يثرب و اطراف آن بزرگ ترين مركزيهوديان به شمار مي رفته است وبسياري از آنان در نواحي حاصل خيز « تيماء » و « خيبر » سكونت داشته اند . يهوديان حجاز ، مانند عرب ها به قبيله ها و عشاير تقسيم شده بودند ؛ از جمله آن ها قبيله بنونضير ، بني قريظه ، بني قينقاع ، بنونبهل و بنو ثعلب بوده اند و بنوقريظه و بنونضير خود را از فرزندان كاهن بن هارون بن عمران مي دانستند . آنان به همين نسبِ بلندِ خود ، بر ديگر يهود عرب افتخار مي كردند . بنوقينقاع ساكن شهر مدينه بودند و به زرگري اشتغال داشتند و يهوديان خيبر و بنوقريظه به شغل كشاورزي و تجارت مي پرداختند . ظاهراً يهوديان در آغاز ، در شهر يثرب و اطراف بر ديگران برتري داشتند ليكن پس از آن كه قبايل اوس و خزرج از جنوب به آن شهر مهاجرت كردند ، نفوذ يهود رو به ضعف نهاد و براي حفظ ثروت و زندگي خود خراج گزار قبايل عرب شدند ، ولي يهود خيبر ظاهراً مستقل بودند .

اهميت يهود نزد قريش

براي اين كه قدر و منزلت يهود نزد عرب جاهلي روشن شود و از تأثير سخن آنان در ميان مردمان اطراف خود و پيشگويي ها و نظر آنان در مورد رسالت انبيا و . . . آگاه شويم ، لازم است به واقعه اي كه در آغاز بعثتِ پيامبر رخ داد ، اشاره كنيم :

نضربن حارث كه از شياطين قريش بود ، در گردهمايي و نشستي كه با آنان داشت ، به سران قريش گفت : اي مردمان قريش ، كاري بزرگ و امري سترگ به شما وارد شده است كه چاره اي از آن نداريد . . . پس در كار خود بينديشيد كه به خدا سوگند كاري بس بزرگ به شما روي آورده است .

قريش او و عقبة بن أبي معيط را نزد علماي يهود به مدينه فرستادند و به آن دو گفتند : از يهوديان در باره كار محمد ، اوصاف او و گفته هايش بپرسيد ؛ زيرا يهود اهل كتاب اند و از دانش انبيا خبرها دارند . آن دو رهسپار مدينه شدند و از علماي يهود درباره پيامبر پرسيدند و كارهاي پيامبر را براي ايشان توصيف و برخي گفتارش را بازگو كردند و گفتند : شما يهوديان اهل تورات و كتابيد ، نزد شما آمده ايم تا ما را از كار او آگاه كنيد . ( 1 )

علماي يهود گفتند : از محمد در باره سه چيز بپرسيد ، اگر پاسخ داد پيامبر است و اگر از پاسخ در ماند ، مردي ياوه گو است و در مورد او هر انديشه اي كه داريد

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . منتهي العرب ، شهاب الدين احمد نويري ، ترجمه دكتر مهدوي دامغاني ، ج1 ، ص211

152

اعمال كنيد :

1 ) درباره گروهي از جوانان در روزگار نخستين بپرسيد كه داستاني شگفت دارند .

2 ) از مردي جهانگرد كه شرق و غرب به آن دست يافت بپرسيد

3 ) و در مورد روح بپرسيد .

آنان چون نزد پيامبر خدا ( صلّي الله عليه وآله ) آمدند و پرسش ها را طرح كردند ؛ سوره كهف درباره جوانمردان و ياران كهف و در مورد ذوالقرنين و روح نازل شد و اين كه مردم قريش براي آزمايش پيامبر دست به دامن يهود شده و پرسش هاي مطرح كرده اند كه جوابي غيبي مي طلبد .

و از اين كه به اعتراف مفسّرين و سيره نويسان پرسش ها از يهود بود و آيات مذكور در سوره كهف در اين باره نازل شد ، جملگي حكايت از طرح انديشه يهود در ميان عرب مي كند .

آيا يهود و نصاري از بعثت پيامبر خدا ( صلّي الله عليه وآله ) آگاه بودند ؟

برخي از مورّخان ( همانگونه كه خواهد آمد ) گفته اند ، يكي از عوامل مؤثر در پيشرفت اسلام در يثرب ، آمادگي ذهني و فكري مردم اين ديار به جهت معاشرت و همسايگي با يهوديان بوده است .

لازم است ابتدا به اين نكته بپردازيم كه آيا واقعاً يهود از بعثت پيامبر اسلام خبر داشت يا نه ؟ آن چه از گزارش تاريخ ، نقل احاديث و آيات قرآني برمي آيد ، اين است كه يهوديان از بعثت پيامبر اسلام آگاه بوده اند ؛ تا آنجا كه او را مانند فرزند خود مي شناختند و حتي جاي مهاجرت او را مي دانستند و اكنون نمونه هايي ، به طور اختصار ، از احاديث و آيات قرآن ذكر مي كنيم :

1 . چرا يهود به ناحيه يثرب مهاجرت كرد ؟

در برخي از روايات اسلامي آمده است : علت مهاجرت يهود به يثرب براي اين بوده است كه آن را سرزمين مهاجرت پيامبري مي دانستند ؛ از جمله در تفسير عياشي از امام صادق ( عليه السلام ) نقل شده است كه در مورد آيه { . . . وَلَمّا جاءَهُمْ كِتابٌ . . . } فرمود : يهود در كتب خود خوانده بود كه محلّ هجرت پيامبر خدا ( صلّي الله عليه وآله ) ميان « عير » و « اُحد » است ـ ولي محل آن را نمي دانستند ـ براي پيدا كردن آن به جستجو پرداختند . به كوهي رسيدند كه آن را « حداد » مي گفتند و گفتند « حداد » و « احد » يكي است و فرقي ندارد ـ و به اميد اين كه همان سرزمين

153

موعود است ـ در اطراف آن پراكنده شدند . برخي در منطقه اي به نام تيماء و برخي در فدك و برخي در خيبر سكني گزيدند ـ بعدها ـ يهوديان تيماء در جستجوي هم كيشان خود برآمدند و برادران خود را سراغ گرفتند . عربي از قبيله قيس بر آنان گذشت ، شتراني از او كرايه كردند . عرب به آنان گفت : شما را از ناحيه ميان عير و احد مي برم . گفتند : چون بر آن ـ احد ـ گذشتي ما را خبر كن ، چون به ناحيه مدينه رسيدند ، عرب به آنان گفت : آن عير و اين احد است . يهوديان از شتر به زير آمدند و گفتند : به خواسته و آرزوي خود رسيديم و ديگر نيازي به تو نداريم و هرجا خواهي برو ، سپس نامه اي به هم كيشان خود در فدك و خيبر نوشتند ، مبني بر اين كه ما به محل سرزمين مقصود رسيديم و شما نيز بياييد ، ولي پاسخ آمد ما در اين جا مستقر شده ، ثروت و مال به دست آورده ايم و به شما نيز نزديكيم . چون زمان موعود و ظهور پيامبر برسد ، به زودي نزد شما خواهيم آمد ـ حاصل آن كه اين دو دسته از يهود ـ در اطراف مدينه مستقر گشته ، اموال بسيار به دست آوردند ـ و ثروتمند شدند ـ چون خبر آنان به قوم تبّع رسيد ، به جنگ آنان آمدند ، ولي يهوديان در قلعه هاي خود متحصن گرديده ، در محاصره قوم تبع قرار گرفتند و امانشان دادند . آنگاه خطاب به يهوديان گفتند : سرزمين شما را خوش يافتيم و مي خواهيم در آن مقيم شويم . يهوديان گفتند : اين جا شما را نشايد ؛ زيرا محل مهاجرت پيامبري است كه به فرمان كسي درنمي آيد تا آن پيامبر ظهور نكند .

تبّع گفت : ما از خاندان خود ، كساني را اين جا مي گذاريم تا آنگاه كه آن پيامبر ظهور كرد ، او را ياري رسانند و دو طايفه اوس و خزرج را برجا نهادند . وقتي بر تعدادشان افزوده شد ، اموال يهود را به غارت مي بردند . يهود به ايشان مي گفتند : « اگر پيامبر ظهور كند ، شما را از اين ديار مي رانيم » ، اما چون پيامبر مبعوث شد و انصار ايمان آوردند ، يهود كفر ورزيدند كه اين آيه نازل شد : { . . . وَكانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَي الَّذِينَ كَفَرُوا . . . } . ( 1 )

2 . در قرآن نيز چندين مورد به اين معنا تصريح شده است كه يهوديان پيامبر اسلام را مي شناختند ؛ از جمله :

الف ) { وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ لَما آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتاب وَحِكْمَة ثُمَّ جاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ . . . } . ( 2 )

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . بقره : 89

2 . آل عمران : 81

154

« خدا از پيامبران پيمان گرفت كه هرچه كتاب و حكمت به شما عطا كنم آنگاه پيغمبري آيد كه آنچه با شما است تصديق كند ، شما به او ايمان آوريد و ياري اش نماييد . »

ب ) { ا لَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ . . . } . ( 1 )

« آنان كه به ايشان كتاب داديم ، پيامبر خدا را مي شناسند ، چنان كه فرزندان خود را مي شناسند . »

ج ) { الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ اْلأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَاْلإِنْجِيلِ . . . } . ( 2 )

« كساني كه پيروي كردند پيامبري را كه نزد خود در تورات و انجيل او را نوشته مي يابند . »

د ) { . . . وَكانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَي الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ . . . } . ( 3 )

در تفسير اين آيه آمده است : چون يهود مورد تعرض كفار عرب قرار مي گرفتند ، بعثت و هجرت پيامبر اسلام را به ميان مي كشيدند كه بهوسيله او بر آنان پيروز خواهند شد و پيش از اين باور آنان بود و كفار عرب به اين انديشه يهود آگاه و واقف بودند ، ولي چون پيامبر مبعوث شد و قرآن نازل گرديد و دانستند او همان است كه در تورات آمده و با اوصافي كه مي شناختند منطبق است ، حسد ورزيدند و خودخواهي بر آنان چيره شد و كافر شدند و انكارش كردند . ( 4 )

تأثير يهود در بيداري اوس و خزرج

بعد از آن كه روشن شد يهود از آن رو كه پيشينه اي كهن داشتند ، نزد قريش و قبايل ديگر محترم بودند و از نظر قرآن و روايات دانسته شد كه از ظهور پيامبر آگاهي داشتند ، بسياري از مورّخان ، همسايگي آنان با اوس و خزرج را از عوامل تسريع در گسترش اسلام در مدينه شمرده اند . گروهي از اين همسايگي و تأثيرش چنين تعبير كرده اند :

از جمله تفضل ها كه حق تعالي به انصار كرد ؛ آن بود كه در همسايگي يهود بودند و اختلاط با يهود داشتند و پيوسته از ايشان مي شنيدند كه پيغمبر آخرالزمان به زودي ظهور خواهد كرد . ( 5 ) و پر واضح است كه اسلام آوردن انصار را مرهون فضل خدا مي دانند كه آنان را در همسايگي يهود قرار داد .

و برخي از مورّخين چنين نوشته اند :

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . انعام : 20

2 . اعراف : 157

3 . بقره : 89

4 . علامه طباطبايي ، الميزان ، طبع بيروت ، الأعلمي ، ج1 ، ص222

5 . رضيع الدين اسحاق بن محمد قضايي همداني ، سيرة رسول الله ، ج1 ، چاپ انتشارات خوارزمي ، ص427

155

يهوديان كه اهل كتاب و علم بودند ، در منطقه انصار سكونت داشتند و آن عرب ها اهل شرك و بت پرستي بودند و با يكديگر مي جنگيدند . يهوديان مي گفتند : پيامبري مبعوث خواهد شد كه زمان ظهور او نزديك است . ما از او پيروي مي كنيم و به همراه او ، شما را همچون قوم عاد و ثمود خواهيم كشت و تمام عرب زير لواي وي خواهند آمد و طوعاً و كرهاً متابعت از وي خواهند كرد و هركس كه مخالفت وي كند ، خون و مالش مباح و معاقب و مستأصل شود و بنياد و اصل وي برود .

آنان اين سخنان را از يهود مي شنيدند و ديگر احوالات پيغمبر اسلام ( صلّي الله عليه وآله ) از تورات با ايشان مي گفتند و ميان يهود و قومي از خزرج عداوت بود . هرگاه كه ميان ايشان منازعت برخاستي و به مجادلت و خصومت برخاستندي ، قوم يهود ايشان را تهديد كردي و مي گفتند : اي قوم خزرج ، نزديك شد كه پيغمبر آخرالزمان ظاهر شود و آن وقت ما جواب ايشان باز دهيم و شما را چون قوم عاد و ثمود و ارم به قتل رسانيم و اول قومي كه متابعت وي كند و چون وي ظاهر شود ما باشيم ؛ چرا كه ما اهل كتابيم و اصول وي مي دانيم . ( 1 )

4 . انعطاف پذيري و آشنايي مردم يثرب با حكمت

از آنجا كه در يثرب شغل كشاورزي رواج داشت و مردمانش به كار زراعت مي پرداختند و اين شهر نسبت به مكه از آب و هواي بهتري برخوردار بود و خشونت ، خشكي و صلابت و سختي محيط جغرافياي مكه را نداشت ، مردمانش انعطاف پذيري بيشتري داشتند . همانگونه كه از مقايسه مردمان امروز مكه و مدينه نيز اين معني برداشت مي شود ؛ اهالي مكه ، در معاشرت ، مراوده و معامله با حجاج ، رفتار خشن تري دارند ، ولي اهل مدينه ملايم تر و در برخوردها و گفتگوها انعطاف پذيرترند .

گذشته از اين كه مردم مدينه ، جنوبي بودند و سابقه تمدن داشتند و با سخنان و انديشه حكما نيز آشنا بودند . دو نكته شاهد اين سخن است :

\* تاريخ ، نخستين مسلمان خارج از شهر مكه را مدني معرفي كرده است .

\* ودر تاريخ آمده است عربي دانا كه مجله اي از لقمان همراه داشته نيز مدني بوده است .

الف ) نخستين مسلمان خارج از مكه

از دلايلي كه بر انعطاف پذيري مردم

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . سيرة رسول الله ، ص428

156

يثرب مي آورند ، آن است كه گفته اند : نخستين شخص ايمان آورنده به پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) ، در خارج از مكه ، مردي از مردم يثرب ، به نام اِياس بن معاذ بوده و داستان او چنين است :

ابو الحَيسَر ، كه بزرگ و رييس قبيله بني عبدالأشهل بود ، با قوم خود به جانب مكه آمد تا با قريش هم پيمان شود و اياس بن معاذ نيز با او همراه بود . چون پيامبر از آمدن آنان آگاه شد ، نزد آنان رفت و فرمود : من به شما چيزي بگويم كه بهتر از هم پيماني با قريش باشد ؟

گفتند : بگو ، آن چيست ؟

فرمود : بدانيد كه من پيغمبر خدا هستم و خداوند مرا بر بندگان خود فرستاده تا آنان را به اسلام فراخوانم و قرآن را بر من نازل كرده و حلال و حرام را در آن بيان كرده است .

حضرت آنگاه آياتي از قرآن براي آنان خواند و سپس ايشان را به اسلام دعوت كرد و گفت : سخن او بهتر است از هم پيماني با قريش و پيشنهاد كرد كه به او ايمان آوريد و از دين وي پيروي كنيد .

ابو الحَيسر مشتي خاك بر او زد و گفت : اين سخنان در حد تو نيست ، بگذار به كاري كه آمده ايم مشغول شويم و آن را به سرانجام رسانيم .

اِياس خاموش ماند و چيزي نگفت ، ولي بعد از آن ، پنهاني نزد پيامبر خدا ( صلّي الله عليه وآله ) آمد و اسلام را پذيرفت و چون به مدينه بازگشتند ، اسلام خود را پنهان مي داشت تا آن كه وفات يافت . ( 1 )

و كساني كه از قبيله اش مي گفتند كه در حال مرگ پيوسته تهليل ، تكبير ، تحميد و تسبيح پروردگار مي گفت تا درگذشت و شك نداشتند كه او مسلمان مرده است . ( 2 )

ب ) حكايت مسلمان شدن سويد بن الصامت

سويد براي انجام حج و عمره به مكه آمده بود ، او مردي هنرمند و كامل بود و شعر نيكو مي سرود و از حكمت و ديگر علوم آگاهي داشت . چون پيامبر خبر ورود او را به مكه شنيد ، نزد وي رفته ، به اسلام دعوتش كرد و گفت : اي سويد ، من پيغمبر خدا هستم و پروردگارم مرا بر همه آدميان مبعوث كرده است . سويد كه از سخنان لقمان حكيم بسيار مي دانست ( و مجله اي از سخنان لقمان به همراه داشت ) ، چون ديد كه پيامبر او را از نزول قرآن خبر داد ، گفت : اي محمد ( صلّي الله عليه وآله ) ، مگر اين قرآن كه به تو نازل شده ، همچون سخنان لقمان حكيم است و من از آن بسيار به ياد دارم . پيامبر فرمود :

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . رضيع الدين اسحاق بن محمد همداني ، سيرة رسول الله ، تهران ، انتشارات خوارزمي ، ج1 ، ص425

2 . سيرة النبي ، ج2 ، صص36 و 37 به نقل تاريخ پيامبر اسلام ، دكتر محمد ابراهيم آيتي ، ص164 و سيره ابن هشام ، ج2 ، ص69

157

چيزي از آن بگو . سويد از آن چه كه ياد داشت ، چيزي خواند . پيامبر فرمود : اي سويد ، اين سخنان نيكو است ، اما آنچه كه با من است نيكوتر است و بهتر ؛ زيرا قرآن كلام خدا است . در آن ، بيان همه چيز آمده است و راه راست و هويت و نجات خلق را به خدا نشان داده است . سويد گفت : اي محمد ، بخوان . پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) چند آيه از قرآن خواند و سويد را به اسلام دعوت كرد . سويد را از نظم قرآن خوش آمد و گفت : من هرگز بدين زيبايي سخني نشنيده ام و بدانست كه كلام حق است و پيامبر صادق ، و اسلام به دل گرفت ولي آشكار نكرد . ( 1 ) و چندي بعد در جنگي كه در مدينه ، ميان اوس و خزرج رخ داد ، شركت كرد و كشته شد . ( 2 )

چند نكته از اين حادثه :

1 . مردم مدينه در اثر مجاورت با يهوديان و مسيحيان ، از انديشه هاي ديني آشنايي داشتند . اگرچه بسياري از آنان بت پرست بودند ، ليكن كساني نيز بودند كه به دنبال يافتن حقيقت مي رفتند .

2 . سويد جمله اي از گفتار لقمان را همراه داشته ، كه بنابر نقل هايي ( 3 ) آن را به پيامبر خدا ( صلّي الله عليه وآله ) نشان داده است و اين نشانه آن است كه مردماني از مدينه ، با گفته حكما آشنا بوده اند .

3 . از اين كه پيامبر خدا آن گفته ها را تأييد كرد و گفته هاي لقمان را نيكو و قرآن را نيكوتر شمرد ، دانسته مي شود كه انتساب آن مجله به لقمان و يا اكثر آن ، صحيح بوده است .

5 . ايمان آوردن سران قبايل

از جمله عوامل پيشرفت سريع اسلام در يثرب ، ايمان آوردند سران طوايف و قبايل بود ؛ يعني ابتدا سران و به تبع آن ، بقيه مردم ايمان آوردند و مقاومتي از جانب افراد عادي در مقابله با مسلمانان صورت نگرفت . برخلاف مكه كه ابتدا بيشترين افراد مسلمان از جوانان و طبقه متوسط بود و اشراف و سران قبايل ، در نهايتِ عناد و خصومت با اسلام و پيامبر برخورد كردند .

بر اين اساس ، تاريخ در مورد ايمان آوردن نخستين گروه از مردمان مدينه ، چنين نگاشته است :

در سال بعد كه قافله حُجاج از مدينه آمدند ، دوازده تن از رؤساي انصار به اتفاق عزم رسيدن به حضور پيغمبر خدا كردند كه در عقبه اولي سيد ( صلّي الله عليه وآله ) را بيافتند و با وي بيعت كردند و بعد كه به مدينه بازگشتند اسلام در هر قبيله اي از اهل مدينه و مردم

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . سيرة رسول الله ، ج1 ، ص424 و سيره ابن هشام ، ج2 ، ص69

2 . سيرة ابن هشام ، ج1 ، ص307

3 . سيرة ابن هشام ، ج2 ، ص68

158

شهر آشكار گشت .

و شاهد بر اين گونه اسلام آوردن طايفه بني عبدالاشهل است :

پيامبر مصعب بن عمير را همراه آنان به مدينه فرستاد و برخي اسلام آوردن بني عبدالاشهل را ( كه از طوايف بزرگ اطراف مدينه بود ) از موفقيت هاي مصعب مي دانند و چنين نقل كرده اند كه :

روزي مصعب بن عمير همراه اسعدبن زراره ، براي تبليغ اسلام به ميان آن قبيله رفتند . سعد بن معاذ و اُسيدبن حُضير را ، كه از مِهتران قبيله بودند ، به اسلام دعوت كردند و چون سعدبن معاذ به ميان قبيله خود بازگشت ، گفت : اي قوم ، مرا در ميان خود چگونه مي يابيد ؟ گفتند : تو مخدوم و بزرگ مايي و فاضل ترين و بهترينِ قومي . حكم تو بر ما نافذ است و هرچه فرمايي طاعت تو بر ما واجب . آنگاه سعد بانگ برآورده ، گفت : اي قوم ، بدانيد كه من مسلمان شده ام و به دين محمد ( صلّي الله عليه وآله ) آمده ام و سوگند خورده ام كه با شما سخن نگويم مگر به خدا و پيامبر وي ايمان آوريد و به دين محمد درآييد . چون سعد چنين گفت ، هنوز شب فرا نرسيده بود كه مردم قبيله از زن و مرد همگي ايمان آوردند . ( 1 )

نتيجه آن كه از مقايسه شيوه برخورد بزرگان و سران قبايل يثرب با فرستاده پيامبر اسلام و برخورد سران قريش با آن حضرت ، روشن مي شود كه يكي از عوامل تسريع در گسترش اسلام در يثرب ، هماهنگي و انعطاف پذيري بزرگان قبايل اين شهر بود .

از جمله عوامل پيشرفت سريع اسلام در يثرب ، ايمان آوردند سران طوايف و قبايل بود ؛ يعني ابتدا سران و به تبع آن ، بقيه مردم ايمان آوردند و مقاومتي از جانب افراد عادي در مقابله با مسلمانان صورت نگرفت .

اختلاف نژاد

آنچه در علم انساب عرب آمده ، اين است كه همه قبايل عرب ساكن جزيرة العرب به دو دسته بزرگ تقسيم مي شدند ؛ يكي عرب جنوبي و قحطاني كه عرب اصيل خوانده مي شدند و ديگري عرب عدناني و شمالي . هريك از اين دو قبيله داراي ويژگي هايي است كه در انتخاب نوع زندگي و انديشه و گرايش هاي آنان مؤثر است .

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . سيرة رسول الله ، ص437 و 436

159

نژاد اوس و خزرج

در اين كه نژاد دو طايفه مهم مدينه ؛ يعني اوس و خزرج ، از عرب قحطاني و يمني است ، جاي ترديد نيست ، ليكن در چگونگي اين مهاجرت به مدينه ، اختلاف نظريه وجود دارد و شايد سخن ازرقي در « اخبار مكه » را نزديك ترين قول به واقعيت دانست كه مي نويسد :

« چون ثعلبة بن عمروبن عامر شنيده بود كه سد مأرب در اثر سيل عرم از ميان خواهد رفت ، تمام اموال و املاكش را فروخت و با فرزندان و اقوام خويش يمن را ترك كرد و از شهري به شهري مي رفت تا آن كه به ناحيه مكه رسيد و با قبيله جُرهم درگير شد و بعد از سه روز جنگ ، آنان را شكست داد و در مكه و اطراف آن سكني گزيدند و بعد از سالي ، تبي دامن گيرشان شد كه پيش تر از اين تب چيزي نمي دانستند و آن را نمي شناختند . پيري را خواستند و شرح حال خود به او گفتند و از رنجي كه به آنان رسيده بود ، شكايت كردند . او به آنان گفت : از اين رنجي كه به شما رسيده ، به من نيز رسيده است و اين دردي است كه در اين ناحيه گسترده و بيماري فراگير است . از چاره آن پرسيدند ، گفت : در كوچيدن است . . . آنان كه قصد ماندگاري در سرزميني مرطوب ، خوش آب و هوا و پرنعمت را دارند ، به يثرب ؛ سرزمين خرما كوچ كنند . اوس و خزرج به آن جا رفتند .

حسان بن ثابت در شعري ، جدا شدن سه طايفه بزرگ يمني به « خزاعه » و « اوس و خزرج » و « غساني » مي شود كه در سه منطقه سكونت كردند ، خزاعه در مكه ، اوس و خزرج در مدينه و غسان در شام . ( 1 )

از گزارش فوق و منابع بسيار ديگر ، برمي آيد كه دو طايفه بزرگ مدينه ، از اعراب قحطاني و اصيل عرب و منسوب به أزْد هستند .

نژاد قريش

جدّ فرضي قبايل شمال عربستان عدنان است . پسر عدنان ، معد و پسر معد نزار بوده است . به همين جهت قبايل شمالي را ، در مقابل جنوبيِ قحطاني ، علاوه بر عدنان ، قبايل معد و نزار نيز خوانده اند .

و يكي از تقسيمات قيس دسته قبائل عيلان بوده است و اين دسته ، اهميتشان به قدري است كه گاهي تمام گروه قبايل شمالي را دربرابر قحطاني ها گروه قيس خوانده اند . . . از دسته هاي بزرگ ديگر مضر خندف است كه شامل شاخه هاي هذيل و تميم و كنانه بود و قريش از بطون

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . اخبار مكه ، ازرقي ، قم ، منشورات رضي ، ج1 ، ص94

160

كنانه است . ( 1 )

اختلاف ميان دو تيره مهم عرب قحطاني و عدناني ، ريشه در گذشته هاي دور دارد ؛ چنان كه گفته شد ، از زماني كه سد مأرب فرو ريخت و عرب جنوب كوچيد و در ناحيه مكه با عرب شمالي درگير و بر آنان چيره شد تا زمان ظهور اسلام و دوران خلفاي چهارگانه ، تا عهد اموي و عباسي و شايد گذشته ايمان انصار در از خودگذشتگي ، در حفاظت از جان پيامبر ، در آغاز كار كينه و دشمني ديرينه آن ها با عدناني موجب گشت كه تا سر حد جان در دفاع از پيامبر و دين تازه اصرار بورزد . و اين نكته مهم قابل توجه بوده و متأسفانه مورد غفلت واقع شده است . بايد گفت بيشترين جنگي كه از سوي اعراب بر پيامبر تحميل شد و در مقابل اسلام مقاومتي صورت پذيرفت ، از جانب قبايل عدناني است و پس از قريش كه خود سركرده مخالفان و پرچمداران مبارزه با اسلام بودند ، طوايفي چون هوازَن با همكاري نصر و جُشم و بني هلال ، كه جملگي از عرب عدناني بودند ، جنگ حنين را بهوجود آوردند و طايفه بني سليم غزوه بني سليم را بعد از جنگ بدر بهوجود آوردند و قبيله هذيل نيز واقعه رجيع را در سال سوم آفريدند و طايفه بني سليم حادثه بئر مؤونه را بهوجود آوردند و طايفه بني غطفان از شاخه قيس بن عيلان هم پيمان بزرگ قريش در بهوجود آوردن جنگ احزاب بودند .

حاصل آن كه ، آنان كه به ستيزه جويي با اسلام برخاستند ، از عرب قحطاني و آنان كه بيشتر در خدمت اسلام درآمدند عرب عدناني بودند و اين كشمكش هاي نژادي و قومي در دنياي عصبيت جاهليت عرب ، در تعيين گرايش ها بي اثر نبوده است . اگرچه علت تامّه نبوده ، ولي آنچه كه قابل توجه است اين است كه نه در قرآن و نه در سيره پيامبر خدا ( صلّي الله عليه وآله ) نشانه اي از اين كه در اسلام براي پيشرفت امور از اين تمايلات استفاده شده باشد وجود ندارد ، بلكه الغاي آن شده و محور را تقوي و ايمان معرفي نموده است . ولي بعدها در عصر بني اميه و بني عباس از آن سوء استفاده نمودند ، چنان كه گفته اند : معاويه خليفه اول اموي و پسرش يزيد مال زيادي خرج كردند تا قبايل قضاعه را وادار سازند كه از انتساب به يمن و قحطان چشم پوشي نمايند و خود را به معد و عدنان منتسب سازند ، ولي بيشتر اين قبايل اين پيشنهاد را نپذيرفتند . ( 2 )

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . دتر عباس زرياب خوئي ، بزم آورد ، تهران ، انتشارات علمي ، ص241

2 . دكتر عباس زريا خوئي ، بزم آورد ، تهران ، انتشارات علمي ، ص240